اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد ديشب خب بحثی که پيش آمد به يک مناسبتی به همين روايت زراره گذشت، حديث لاتنقض لايقين بالشک، البته بحث اساساً معلوم بود راجع به متن و نقل به معنی و نقل به مضمون و اين جهات بود ليکن خب خارج شديم از بحث و اين به خاطر اين جهت بود، که در خلال بحث روشن بشود که وقتی ما بحث از حديث می­کنيم چه به لحاظ سند و صدور و چه به لحاظ متن، چه به لحاظ مضمون اين­ها يک قسمت بحث اند متن يک قسمت بحث است دلالت يک قسمت بحث است مضمون يک قسمت و حالا اهل سنت از وقتی در بحث به حکايت افتادند سند را بررسی می­کنند، متن را هم جداگانه بررسی می­کنند ما حرف­مان اين است که اين­ها را جداگانه نمی­شود بررسی کرد يک مجموعه­ای است بعد هم بهش مسائل فقهی وارد شد مسائل اصولی وارد شد بعد مسائل تاريخی هم از جهت ديگری يعنی به عبارت ديگر اين اکتفاء کردن به بحثی راجع به سند يا به متن اين کفايت نمی­کند و اين­که مرحوم نائينی هم يک عبارتی دارد، حرفة العاجز المناقشه فی اسانيد الکافی، حرفة العاجز، اين به خاطر اين تصور بوده که البته کلمه عاجز عرض کردم در اصطلاح مرحوم نائينی و بقيه نجفی­ها کسی که در مسائل اصولی و قواعد فقهی و فقهی و اين­ها و تحليلات فقهی و ريزکاري­های فقهی ناتوان است اصطلاحی داشتند اين است که نمی­توانستند در بحث­های علمی وارد بشوند قاصر بودند اين­ها را می­آوردند به رجال، که مثلاً پسر دايي کيست؟ که پسر خاله خيال می­کردند رجال يعنی اين، المناقشه فی اسانيد الکافی اشاره به اين مبنی بود که اين را آقای خويي هم نقل کردند در مقدمه معجم عرض کردم من هم از مرحوم آقای بجنوردی سماعاً شنيدم از نائينی، غير از اين نقل­ آقای خويي که از مرحوم نائينی نقل می­کند، من هم سماعاً طريق خودم را دارم، آقای بجنوردی هم همين عبارتی المناقشه فی اسانيد الکافی حرفة العاجز را از مرحوم نائينی نقل اين هم طريق دوم غير از آن طريق و اينها تصورشان اين بود و البته خب همين تصور عمومی بود خيال می­کردند مثلاً کسانی که می­خواهند در اصول وارد بشوند در تحريرات اصولی، تحقيقات اصولی ديگر اين­ها به سند و متن و اين­ها کاری ندارند و اين­هايي که به سند و متن می­چسبند بيشتر يعنی متن کمتر بيشتر نظر آن­ها به سند بود رو متن هم خيلی کار نمی­کرد اصلاً کار نمی­کرد و اصلاً اين متعارف­شان نبود حالا ممکن است در متن حديث يک مقدار کم و زياد بکنند اما به طور متعارف بنای کلی حساب روی متن نبود که متن را بررسی کند، خب ديشب يک مقدار روشن شد که اين مباحث کاملاً مرتبط است، متن را نمی­شود جدا بررسی کرد، سند را نمی­شود جدا بررسی کرد، تاريخ دارد نکات فقهی دارد نکات اصولی دارد اين طور نيست که حالا ما خيال کنيم اگر کسی چسبيد به سند که پسر که است؟ که دختر که است؟ که نمی­دانم پسر خاله­اش است پسر عمه­اش؟ اين­ حرف­ها که ايشان که فهميد، بعضی­هاشان حالا اسم می­برم يکی­شان می­گفت اين حرف­ها نيست اين مطالب نيست، علی ای حال نکته اساسی را عرض کرديم در اين جهت اين است که ما اين بحث را اين جوری از اين زاويه مطرح می­کنيم يعنی بحث طرح صحيح بحث اين است آيا در باب خبر چه به لحاظ متن چه به لحاظ صدور، چه به لحاظ مضمون چه به لحاظ دلالت آيا ما يک تعبدی داريم يا نداريم؟ بحث سر اين است اگر بحث تعبد را قبول کرديم ديگر، عرض کنم که اين بحث کلاً ريشه اصلی­اش در دنيای اسلام که عرض کرديم اين بحث از زمانی، از قرن دوم شروع شد از ميانه های قرن دوم که آيا ما اصولاً نسبت به سند يا متن يا دلالت يک تعبدی داريم يا تعبد نداريم؟ تمام بحث سر اين است خب عرض کرديم اولين تعبدها را اهل سنت گرفتند بردند رو خبر عدل، عنوان عدالت را هم به عنوان آيه مبارکه، ان جائکم فاسق بنبأ، به خاطر آيه نبأ خب بعدها از قرن دوم شروع شد بعدها در قرن سوم آن شکل بندی نهايي بعضی­هايشان دارند که اواخر قرن سوم آن شکل­بندی نهايي حديث صحيح که تعبد روش بود که کل خبر، حديث صحيح­شان اين است، يرويه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد من شذوذ و لا علة، اين تعريف دقيق را که بخاری هم بر اين اساس نوشته شده مسلم هم بر اين اساس و بعد صحاح ديگری که نوشتند مثل ابن حبان و ديگران و صحيح حاکم مستدرک علی صحيحين آن­ها بر اين اساس به اصطلاح تنظيمش کردند و عرض شد که در اين زمان شيعه دنبال اين بحث نبود و زواياش را چون چندبار متعرض شديم ديگر متعرض، آن وقت تدريجاً در ميان شيعه بيشترين بحثی را روی شواهد تاريخی، شواهد نسخه­شناسی و اين­ها بيشتر مطرح بود و عرض کرديم شواهدی که ما الآن داريم بحث رجالی به اين معنی را ما در شيعه در اواخر قرن به اصطلاح سوم و اوائل قرن چهارم در خارج از حوزه­ها داريم يعنی در کش و ماوراء النهر و سمرقند و البته اين­ها همه ماوراء النهر اند، ماوراء عنوان عام، در کش و سمرقند و معظم کتبی که الآن همين الآن در دست ما به عنوان رجال موجود است اين است مثلاً من باب مثال رجال مثلاً عبدالله ابن جبله که ادعا می­کنند در متوفای دويست و نوزده است يا دويست و بيست و نه، به نظرم صحيحش دويست و نوزده باشد چيزی الآن ما از رجال ايشان نداريم اصلاً يعنی ما در کتب رجال يا فهرست يک­جا هم نقل نداريم و قال عبدالله ابن جبله، اگر ايشان کتابی در رجال داشته باشد در همين مصادر اسمش آمده از او نداريم، ما اولين کسانی که الآن تقريباً می­شود اقوال آن­ها را در رجال داريم ابن فضال پسر است که متوفای اواخر قرن سوم است دويست و هفتاد و هشتاد تقريباً متوفای اين زمان است، مال قرن سوم است و اين را هم الآن منحصراً کلمات ابن فضال را از راه عياشی که سمرقندی است آنهم از راه کشی که اهل سمرقند و کش، آنجا داريم اصلاً نداريم کلاً مثلاً نجاشی نقل بکند اصلاً نجاشی از ابن فضال پسر نقل نمی­کند آنچه که الآن ما داريم نقل­هايي است که کشی از عياشی از ابن فضال پسر نقل می­کند اين تقريباً الآن قديم­ترين مصدری است که به ما رسيده بعد از اين سه صد و ده حميد ابن زياد متوفای سه صد و ده ايشان هم بهش کتاب رجال نسبت دادند نجاشی می­گويد له کتاب رجال بعد هم در خلال کتاب می­گويد و ذکره حميد فی فهرسته، که حالا نمی­فهميديم رجالش ظاهراً با فهرست يکی باشد اين هست بعدش هم کتابی اين کتاب­هايي که الآن در اختيار ما رسيده و موجود است غير از حالا نجاشی و شيخ و اين مقدار زيادی نجاشی عيال بر ابن عقده از آثار ابن عقده که نسبت به شيخ طوسی خيلی زيادتر نقل می­کند خيلی زيادتر نقل می­کند و آنی که الآن ما از ابن عقده داريم کتابی اگر باشد در تاريخ دارد که خيلی بزرگ بوده و رجال­هايي که برای ائمه نوشته رجال اصحاب صادق،

12: 8

روی عن الصادق آنی که از ابن، اما نجاشی در خلال فهرست مواردی زيادی از کتب را از کتاب ابن عقده نقل می­کند اصلاً طريقش از طريق ابن عقده است که اين هم بايد خودش باز انشاءالله بنا گذاشتيم در بحث آقای مختاری اگر رسيديم عمری باقی بود در آن­جا بگوييم که احتمالاً اين کتاب جنبه فهرستی هم داشته و الا معقول نيست رجال، تاريخ باشد مثل تاريخ کبير خود بخاری که به عنوان تاريخ است ليکن اصطلاحاً هم رجال را ازش گرفتند هم بعض جاها نسخ را از او نقل می­کنند کتاب را از طريق آن نقل می­کنند به هر حال آن هم انشاءالله شرحش در همان­جا چون در ذيل عبارتی که از نجاشی می­خواهيم نقل بکنيم بعض جاها متعرض تاريخ بخاری هم در آن­جا بشويم حالا در اين بحث نمی­خواهيم خلط بشود، به هر حال اين وضعی بوده که ما اجمالاً داشتيم يعنی وضعی، اما بيشترين شواهد روی کتاب­ها و نسخه­شناسی و ارزش خود نسخه و عرض کرديم شواهد ما نشان می­دهد از اوائل قرن دوم، سوم شايد زمان حضرت رضا باشد اصطلاح اصول و مصنفات در ميان اصحاب ما راه افتاد، آن­ها اصطلاح صحيح داشتند ما اصطلاحاً احتمالاً اصطلاح اصول و مصنفات و اين اصطلاح از حدود سال­های دويست ما ردپايش را داريم تا زمان شيخ، ديگر ما بعد از شيخ طوسی نداريم بگويند کتابش از مصنفات است يا از اصول يک حدودی مثلاً دويست سالی اين اصطلاح اصول و مصنفات را داريم و توضيحش را عرض هم کردم هم در مکتب بغداد اين تعبير وارد شده هم در مکتب قم مرحوم شيخ صدوق در هر دو مکتب تعبير اصول و مصنفات که اهل سنت اين اصطلاح را ندارند اين را خوب دقت کنيد اهل سنت اصل دارند کلمه اصل يا له اصول حسان، مرادشان از اصل چيزهايي بوده که آن محدث در درس استاد می­نوشته اين به اصطلاح ما می­گوييم چرک نويس می­گويند در بعضی از مصادر يونانی حالا لفظ انگليسش را هم ديدم من حالا، اين در همان فلسفه يونانی هم داريم چرک نويس و پاک نويس، اگر اين باشد اصل مرادف چرک نويسی است که در فلسفه يونانی نقل شده، اصل اهل سنت چون عرض کرديم مثلاً فرض کنيد احمد ابن حنبل می­گويند پيش دو هزار شيخ حاضر شده فرض کنيم پيش اين شيخ هزارتا حديث نوشته اين اصل بود ممکن بود از اين هزارتا پنجاتايش را نقل کند، اين می­آمد در کتاب می­آمد در تأليف می­آمد در تصنيف کلمه اصل غرض اين، اين می­آمد در کتاب، می­آمد در تأليف، می­آمد در تصنيف، کلمه اصل غرض اين آن وقت اين نکته­ای که چون گفته نشده، حالا چون ما به يک معنايي به متون قدماء بر می­گرده ما احتمال

س:

49: 10

ج: احسن، ما اين احتمال را داديم که بعض جاها که شيخ می­گويد له اصل، مرادش اين است اصلاً نه اصطلاحی که ما داشتيم اصطلاح اهل سنت مراد باشد اين کلمه چرک نويس و پاک نويس را هم در يک کتاب لفظ انگليسی هم ديدم يا لفظ يونانی­اش را هم ديدم اما الآن حفظ نکردم که اين­ها هم اگر اين مطلب باشد اين انتقال پيدا کرده از عهد به اصطلاح روم قديم به دنيای اسلام، که يک چرک نويس داشته باشند، آن که تعبير چرک نويس، يعنی آن آقای که فارسی نوشته چرک و پاک نويس يادم می­آيد حالا اين اگر پيدا کنيد کتاب­های معاصر من ديدم، و اين را در، حالا اين هم يک نکته­ای است چطور شده از، چون يکی از حلقه­های اتصال ما با فلسفه غربی شام است که آن هم تصادفاً زمان بنی اميه است بنی اميه هم اصولاً اهل علم نبودند، اهل شراب و مراب و از آن صيد و ميد و از آن حرف­ها بودند اصولا، اين احمد امين نوشته در کل زمان بنی اميه يک مدرسه در نيای اسلام ساخته نشد، از سال چهل تا صد و سی و دو که از بين رفتند، می­گويد يک مدرسه در کل دنيای اسلام ساخته نشد اما انتقال فرهنگ يونانی قطعاً بداياتش آن­ها نزديک هم بودند ارتباطشان نزديک بود می­گويند اولين مترجم را هم خالد می­دانند پسر معاويه ابن زيد، خالد ابن معاويه ابن يزيد اين را به اصطلاح حتی عده­ای ادعا می­کنند که مراد اين جابر ابن حيان که می­گويند دخلت علی سيدی الصادق مرادش اين است نه امام صادق ما، گفته شده حالا صحت و سقمش الامر، به هر حال اين اصطلاح احتمالاً و ما حتی احتمال داديم عده­ای از قواعدی که در فقه است در حقيقت از همان قوانين روم باستان منتقل شده، مثل من حاز ملک، مثل الناس مسلطون علی اموالهم، مثل اقرار العقلاء اين قواعدی که درش کلمه مؤمن و اسلام ندارد، مثل المؤمون عند شروطهم اين تعبير اسلامی است اما اقرار العقلاء اين به تعبير غربی بيشتر می­خورد به تعبير قانون غربی، يا من حاز ملک، من حاز ملک را به نظرم در بحث ملکيت ديدم سمهوری نوشته قانون دوم روم باستان يک چيزی اين جوری نوشته من حاز ملک، الناس مسلطون علی اموالهم، اين قواعد، اين قواعد که بعدها تدريجاً به دنيای ما وارد شد و بعد هم گفتند نبوی است و بعد هم گفتند ضعف دارد بعد منجبر به عمل اصحاب و الی آخر اين­ها ظاهراً تمامش اساس درست و روشنی ندارد و بحث­هاي هم که آقايون کردند راجع به کلمه الناس مسلطون، که مراد چه است؟ آن هم ظاهراً همين طور، پس اين اجمالاً دقت بکنيد اهل سنت چون رفتند رو تعبد لذا آن متن را با تعبد قبول کردند، بحث­هايي هم که ديشب ايشان پری شب خواندند از کتاب کفايه خطيب بغداد راجع به متن، اگر می­خواهيد يکش هم آن­ها را بخوانيم آن چون بالاخره به هر حال راجع به متن است، و کاری است که آن­ها انجام دادند آن­ها را هم انجام بدهيم يک شب بخوانند عبارت خود خطيب، بغداد در کفايه، کفايي، خب حالا لا اقل عناوينش مثلاً يک جلسه­ای همان بحث بشود اما،

س: بيگانه هستيم با اصطلاحات

ج: بلی چون ما بيگانه شديم يک مشکل کار ما نه آن­ها اصطلاحات ما را بلدند نه ما اصطلاحات آن­ها را اين خيلی دوتا فرهنگ را دور می­کند هرچه بخواهند نزديک بشوند فايده ندارد تا زبان همديگر را نفهميم زبان مشترک پيدا نکنيم اين فايده اين ندارد اين کار لذا خوب دقت بکنيد اين بحث اگر ما آمديم بحث حجيت را مطرح کرديم قبول کرديم بحث حجيت، اين مباحثی را که ما الآن مطرح می­کنيم مطرح نمی­شوند ببينيد از همان اول از قرن سوم به بعد بحث حجيت مطرح شد بحث تعبد مطرح شد اين تا حالا تا زمان ما که قرن پانزدهم است بحث هست ديگر آقاي خويي هم تعبد قائل است به خبر ثقه مثلاً علامه هم تعبد قائل شد به خبر صحيح کل خبر يرويه عدل امامی عن مثل الی آخر الاسناد اين تعريف خبر ثقه و الی آخره تعريف­های ديگر درباره خبر صحيحه است و خبری که قابلی، اين تصوراتی را که ما داريم الآن پنجا و يکی دو شب است داريم صحبت می­کنيم اين در حقيقت مبنی است بر اين­که ما اصلاً بگوييم در باب خبر تعبد نداريم اين اصلاً ريشه مطلب روشن بشود يعنی اين بحث­هايي که داريم می­کنيم، اين

س: رو آن مبنی ثمره می­دهد

ج: بنابراين چون تعبد نداريم داريم رو متن کار می­کنيم هی عقب و جلو می­بريم و الا اگر تعبد آمد خب رو همان متنی که حجيت است می­گيردش ديگر، يعنی اين اگر می­بينيم علمای ما کمتر بحث کردند،

س: دنبال واقع هستيم

ج: دنبال واقع هستيم نه دنبال، واقع گرايي را، نه می­خواهم بگويم بعد از

س:

35: 15

ج: چرا ديگر، ما دنبال شواهد هستيم اين شواهد من عرض کردم يک شواهد صدور است دو شواهد متن است سه شواهد مضمون است يعنی آن مطلبی که از کلام فهميده بشود، طريق به واقع است ديگر، آن­هم می­تواند باشد منافاتی ندارد نه تعبد اين حرف­ها را ندارد، نه تعبد می­گويد اين­جا دقت کنيد اين­جا يک زاويه­ای مسدودی است يک گرهی است شما اين­جا بايستيد آنچه که گفتند قبول کنيد، عرض کردم تعبد مثل اين است که شما يک گلدان داريد با يک کتاب می­رويد در يک سالن فرض کنيد می­شود سالن را روشن کرد روشن نمی­کنی می­گويي دستش را می­گيری می­گويي آقا گلدان را اين­جا بگذارد، بعد دستش را می­گيری کتاب را اين­جا بگذارد، يک راهش اين است که نه سالن را روشن کند گلدان را جای گلدان­ها بگذارد کتاب را جای کتاب­ها بگذارد، اين دوتا با همديگرخيلی فرق می­کند تعبد معنايش اين است دستش شما را می­گيرد می­گوي آقا اين را اين­جا بگذار اين را اين­جا بگذار ديگر شما نمی­گوييد چه خبری هست اما،

س: عذر می­خواهم روی روايت زراره است ما اين متن را می­خواهيم برسيم تازه به روايت زراره

ج: ما الآن نشان داديم که گاهی اوقات به متن است،

س: تعبد نداريم

ج: نه آن­ را هم تعبد نداريم اين را می­خواهم بگويم به متن روايت زراره هم تعبد نداريم مثل همين روايتی که از محمد ابن مسلم نقل، که اصلاً ما نمی­دانيم محمد ابن مسلم چه گفته؟ دقت کرديد ما اصلاً متن محمد ابن مسلم دست ما نيست يک دفعه دقت کنيد پس اين دقت را بفرماييد اين را حواس ما جمع هست اين طوری نيست که فراموش بکنيم لذا در بحثی که الآن ديشب کرديم يک مقدار زيادی خارج شديم ديگر، چرا؟ چون متن را با قواعد اصولی چه استفاده می­شود، قواعد فقهی آن می­گويد ربع فقه، خب شوخی نيست ربع فقه بخواهيد اصلاً اين درست هست يا نه؟ اليقين لايزال بالشک می­شود رفع فقه را باش درست کرد مثلاً، ببينيد حالا، لذا من ديشب اگر يادتان باشد عرض کردم،

س: فقه آن­ها

ج: بلی خب همين، می­خواهيم بگوييم آن فقه تعبدی می­شود که سر و ته ندارد اين کار را مشکل می­کند ببينيد ما ديشب عرض کرديم که لاتنقض و شواهدی که دارد و صحبت­های که پيش آمد و مشکلاتی که پيش آمد بعد من عرض کردم که لاتنقض ظاهرش خطاب به طرف است و اين فعل اختياری است اين با معنای استصحاب که بقای يقين، يقين بقاءً باقی است يقين حدوثاً يقين حدوثی کافی است برای بقاء يا يقين بقاءً باقی است تعبداً و تنزيلاً اين با آن نمی­سازد، اين فعل تو نقض نکن، آن وقت اين کنايه می­شود من عرض کردم که اگر اليقين لاينقض بالشک باشد، که در يک نسخه حديث اربعه مأة آمده اين ممکن است استصحاب ازش در بيايد اين را هم ديشب که عرض کرديم اين هم مسامحه است امشب هم يک مقدار راجع به اين، ببنيد ما در دنيای اسلام متونی داريم که به حسب ظاهر نفی اند مثل همين مثال لاضرر مثل مثال فرض کنيد لاحرج ما جعل عليکم فی الدين من حرج، مثل مثال رفع عن امتی مالايعلمون، رفع عن امتی نسيان و الخطاء، اهل سنت حديث ثلاثی دارند خطا و نسيان و اکراه،

س: لاتعاد الصلاة

ج: مثل لاتعاد الصلاة، مثل لاتعاد الصلاة الا من خمس، البته آن­جا چون الا دارد اثبات توش در می­آيد، بحثی که مطرح بود در دنيای اسلام من يک توضيحی عرض کردم، روايتی به اصطلاح لاضرر را قديم­ترين راهش که ما نگاه می­کنيم بر می­گردد به اواخر قرن اول و در قرن دوم هم موطأ در مالک اولين کسی که از اهل سنت می­آورد موطأ مالک در سال صد و پنجا حديث لاضرر را از پيغمبر نقل می­کند اما به هر حال در قرن دوم کسی که با مذاق فقهاء آشنا باشد کاملاً واضح می­بيند که لاضرر در فقه جا افتاده، ايشان هم از همين اشتباه و نظائر می­گويد ربع فقه، خمس فقه هم برای همين لاضرر است اين لاضرر کاملا در فقه جا افتاده دقت کرديد و بعد می­آيد در قرن سوم، محدثين که می­آيند می­گويند آقا سندش ضعيف است بعد آمدند گفتند آقا اين سند ضعيف را تقويتش کنيد، مقويات و شواهد و مطابعات و نمی­دانم فلان از اين جور چيزها بهش اضافه بکنيم تا يک کارش بکنيم چون در قرن دوم واقعاً در فقه تأثيرگذار است آن وقت نکته­ای اساسی را خوب دقت کنيد، حديث رفع همين طور حديث رفع را هم بخاری قبول نمی­کند مسلم قبول ندارد البته ابن حزم قبول می­کند لاضرر را هم اين را قبول نمی­کند اين دقت کنيد اين­ها آن وقت مشکل کجا شد؟ مشکل سر اين شد اولاً غير از اين که خود حديث قبول بشود يا نه؟ فقه آمدند فقه را درست کردند با لاضرر يعنی آمدند گفتند مثلاً شما اگر در حال سجده اگر در نماز فراموش کرديد سجده را به جا بياوريد اين نمازتان درست است پيغمبر فرمود رفع عن امتی النسيان، نسيان برداشته شده، شما فراموش کرديد سجده نخوانديد بقيه نماز را بخوانيد درست است اين اصلاً آمد ديگر در فقه اسلامی اين حديث لاضرر در همان قرن سوم در کلام مثلاً يحيي ابن الحسين معروف امام الهادی مال يزدی­ها، امام معروف زيدی­ها ايشان هم دارد بهش تمسک می­کنند، خب اين حديث از آن طرف، بعد اين در دنيای فقه جا افتاد، يعنی برای اثبات احکام، خب در کتب اصولی متأخر ما به نظرم يا از زمان وحيد يا از زمان شيخ انصاری اين­ها اشکال معروفی کردند که لاضرر مفادش نفی است مفادش اثبات نيست، حديث رفع مفاد، مفاد حديث رفع نفی است می­گويد نسيان برداشته شد نمی­گويد شما مکلف به بقيه اجزاء هستيد، شما مکلف به ده جزء هستيد، يک جزئش هم فرض کنيد سجده بود سجده را فراموش کرديد شما به لحاظ فراموشی سجده مشکل نداريد اما اين که شما مکلف هستيد به نه جزء ديگر بغيری اين دليل می­خواهد اين اشکال معروف که الآن در رسائل هست که لاضرر مشرع نيست چرا؟ چون اصولاً اين­ها خيارات را با لاضرر درست می­کردند مشرع بود، مقداری از فروع شفعه را با لاضرر درست می­کردند،

س: خود شيخ هم در خيارات با لاضرر

ج: خود شيخ همين طور بعدها اشکال معروفی که شد مثل مرحوم نائينی آقای خويي هم دارند، که حديث رفع مشرع نيست، حديث رفع می­گويد نسيان را برداشتيم نمی­گويد شما مکلف به بقيه اجزاء هستيد، اما در دنيا اسلام به اين تمسک می­کردند يعنی فقهاء از قرن، نمی­دانم روشن شد يک مشکل فنی که پيدا شد،

س: اثبات نيست نفی لزوم است و لذا با لاضرر منافات ندارد

ج: خيار حق است حق احتياج به جعل دارد، حق مثلاً خيار قابل ارث است فلان است اين­ها احکام دارد،

س: لزوماً

ج: نفی لزوم يک بحث است، نفی لزوم اوفوا بالعقود نگرفتن يک بحث است يک حقی را قرار بدهند يک بحث است، اين در ميان فقه اهل،

س: وقتی عقد ثابت شده،

ج: اينی که شما اگر ضرری شد اين مثلاً مثلاً اين طلاق اگر ضرری شد اين طلاق واقع نيست باطل است زوجيت باقی، اين­ها آثار می­آمدند بار می­کردند آن وقت لذا اين­ها اصحاب ما چون به اين صورت وارد نشدند به اين صورتی که من عرض می­کنم اين­ها غالباً آمدند مثلاً در لاضرر اين را گفتند که اين­جا مفادش، مرادش اين است نفی ضرر غير متدارک که الآن در اين کتب ما مثل مرحوم آقای خويي، ديگران دارند، که مفاد لاضرر نفی ضرر غير متدارک است يعنی شارع می­آيد می­گويد که من ضرری را که تدارک نشده باشد نداريم يعنی تدارکش کرديم وقتی غير متدارک نداشته باشيم يعنی تدارک و لذا هم اشکال کردند که در اين حديث حديث نيست لاضرر درش ندارد غير متدارک، متدارک و غير متدارک ندارد لذا اين­ها آمدند در حديث، در حديث رفع هم که کاملاً نائينی درس آقای خويي هم ما می­شنيديم که حديث رفع مفادش نفی است، اثبات نيست ما آمديم گفتيم اصلاً اين طرح بحث اين جور نبود که اين­ها در لاضرر بيايند يک کارش بکنند، اصلاً اصولاً يک بحثی را مطرح کرديم که اصولاً در لسان ادله­ای که در اين شريعت آمده اصلاً يک نحو تعبير است تعبير نفی است مراد جدی اثبات است، متن نفی است،

س: ولی مراد اثبات است

ج: مراد اثبات است،

س: شواهد برايش می­آوريد

ج: اين مراد اثبات است، اثبات يک حکمی است مثلاً همين حديثی که مال عبدالاعلی مولی آل اعين است بلی آقا

س: می­گويم فرمايش خوبی است

ج: نه هست زياد،

س: ما هم مسأله حرج داريم هم ضرر داريم طبيعت فقه و متعلق تکليف اگر ضرری باشد يا حرجی باشد، خب اين طبيعت

س: نه آن­که بحث نيست

س: حالا اجازه، اين­که نمی­آيد که حرج باشد مثلاً روزه حرج است اما اگر حرج از بيرون از خود فعل عارض فاعل بشود آن حرج برداشته شده

ج: بلی

س: همان، در همان

س: ضرری که از بيرون عارض فاعل بشود و الا متعلق فعل اگر ضرری باشد

ج: حالا من برايتان می­خوانم اجازه بفرماييد مثلاً در اين روايت عبدالاعلی مولی آل اعين که احتمالاً از برادرهای زراره باشد عبدالاعلی مولی آل سام، برادرش عبدالاعلی بن اعين باشد حالا آن بحث رجالش باشد جای خودش دارد دارد که من افتادم به زمين انگشتم به اصطلاح ان قطع ظفری، انگشت ما شکست مثلاً پاره شد چه شد، بعد هم روش مراره مراره عرض کردم در اصطلاح عبارت از کيسه صفراست صفراء بهش می­گويند مراره چون داروهايي که برای چيز به کار می­بردند ماده صفراء درش داشت اين داروهايي که می­گذاشتند رو زخم بهش مراره می­گفتند مراره به خاطر کيسه صفراء، اين صفراء را مراره می­گفتند اين فوضعت عليها مراره خب بعد البته متأسفانه اين جناب عبدالاعلی معين نکرده که اين انگشت ايشان که افتاده اين از پا بوده يا از دست بوده

س: قطع می­کند به خاطر مسح

ج: به خاطر ما فرق می­کند اهل سنت فرق نمی­کند اين­ها را اصلاً توجه نشده چون اهل سنت پا را هم می­شويند دست را هم می­شويند

س: فرقی نمی­کند

ج: برای آن­ها فرقی نمی­کند برای ما فرق می­کند مضافاً که اگر يک انگشت باشد انگشت­های ديگر مسح بکند کافی است اشکال ندارد اين حالا به هر حال می­گويد

س:

55: 25

ج: معلوم نيست شايد دست باشد که جبيره بشود، وضوء جبيره بشود

س: بايد مسح کني ديگر

ج: خب ببينيد اين­جا امام مهمش خوب دقت کنيد امام اين نکته­ای را خوب دقت کنيد امام می­گويد هذا و اشباهه تعرف من کتاب الله يعنی يک فضای فقهی هست يک فضای علمی هست، ببينيد اين معنايش تعرف من کتاب الله فضای علمی هست، قال الله تعالی ما جعل عليکم فی الدين اين مفادش هم نفی است، ما جعل عليکم فی الدين من حرج، البته علمای ما غالباً ما جُعِل می­خوانند ما در قرآن ما جُعل نداريم ما جَعل عليکم فی الدين من حرج، روشن بعد فرمود امسح علی المراره يعنی اين­جا آيه مبارکه مفادش نفی است حالا اگر غسل بوده وظيفه غسل بوده می­گويد غسل برداشته شد، اين نکته اساسی اين است که می­گويد از خود آيه در می­آيد مسح کن بر،

53: 26

دقت

س: ولی مرحوم آخوند می­گويد اين­که فهميده می­شود نه اين­که امثال تو می­فهمد

ج: نه ظاهرش اين طور است

س: بلی ولی مرحوم آخوند

ج: بگويد بفرمايد ظاهرش که لغت لغت علمی است يعنی در جو فقهاء اين مطرح است يعنی در جو فقهی از ما جعل عليکم فی الدين من حرج در حقيقت در آوردند امسح علی المراره اين مفادش اثبات است ديگر اين مفادش نفی که نيست که، در آن روايتی دارد که اميرالمؤمنين در روز جمعه شلوغ بود بعد ديدند يک کسی افتاده مرده فرمودند لايطل يا لايبطل دم امرء مسلم، خيلی خب مفادش نفی است اجعلوا ديته من بيت المال، از مفاد، دقت کرديد از مفاد نفی اثبات می­فهميدند، اصلاً از مفاد نفی اثبات در می­آوردند همين اگر شما ذيل آيه لاتضارهن عده­ای از علمايشان دارند لاتضارهن چون در قرآن هم اين تعبير هست، يکی لاتضارهن، تضيقوا عليهن يکی آيه مبارکه و لاتضار والدة بولدها اين­ها از آن اثبات فهميدند نه نفی،

س: معلوم نيست

ج: چرا؟

س: چون امام وقتی می­گويد می­خواهد رفع غسل را از اين می­فهمد اما مسح را از يک قاعده ديگری

ج: معلوم نيست

س: مثلاً ديگر مثل قاعده ميسور مثلاً

ج: نه نيست نه،

س: آن را ديگر نمی­گويد مرحوم آخوند همين

ج: نه نه،

س: روايت عبدالاعلی مولی آل سام، در کافی و تهذيب و استبصار همان متنی که فرموديد در عياشی امسح عليه حذف شده بعد امام ارجاع دادند به آيه نه خب در کافی هستند، البته حذف ما مشکلی روايت عبدالاعلی مولی آل سام حالا غير از شناخت خود ايشان و مشکلات سندی و اين­ها جای خودش باشد ما اين مضمون را جای ديگر صريح نداريم اگر چندتا روايت اين طور بود خيلی خوب بود اين چندتا روايت اين جوری ما در متفرقات داريم، مثلاً لاتترک المرة بغير الزوج، امام می­فرمايد اين­جا ازدواج بکند يعنی مفاد مفاد نفی است اما مراد اثبات است آن وقت ما در مواردی و اينی که مرحوم شيخ الشريعه در لاضرر نوشته که حالا آن ديگر حالا کلام شيخ الشريعه طولانی است،

س: لاتترک بغير الزوج واقعاً زبان نفی است برای اثبات

ج: برای اثبات

س: ولی در لاضرر

ج: فرق نمی­کند

س: شده برعکس زبان نفی است

ج: تماماً فقهای اسلام تمسک کردند برای اثبات، همان روايت معروفی که حالا بياوريد از محاسن برقی اين روايت در باب حديث سندش، در کل احاديث رفع اين سندش معتبر است مرحوم محاسن نقل می­کند از به اصطلاح از صفوان عن ابی الحسن عليه السلام که امرّ علی العشار، فيحلفونی بالطلاق و العتاق امام می­فرمايد قسم بخور قال رسول­الله رفع عن امتی الاکراه، اکراه نه، الخطاء و النسيان و مانسوا و ما اخطأوا و ما لم يطيقوا که عرض کرديم اين متن را هم اهل سنت هم دارند، ما هم

48: 29

اين خيلی متن عجيبی است اما اين سندش معتبر است در کل رواياتی که ما در حديث رفع داريم رفع ثلاثی و رباعی و ثلاثی و تسعه و الی آخره در کل احاديث رفع اين يکی سندش معتبر است

س: فکر کنم

ج: بلی آقا

س: جلد دو صفحه

س: يا محاسن

ج: محاسن، البته اين در آن نوادری که آن شب شرحش دادم در آن­جا هم آمده استثناءً بلی آقا، بلی می­خوانند ايشان بلی،

س: اين حديث چندتا چيز شده قبل­ترش عنه عنه است

ج: پدرش است از راه پدرش است،

س: در مکاسب هم آورده همين روايت را

ج: بلی در رسائل هم فکر می­کنم بفرماييد

س: بلی عنه عن ابيه عن صفوان ظاهراً همان عن صفوان ابن يحيي عن ابی الحسن و احمد ابن محمد ابن ابی نصر جميعاً عن ابی الحسن عليه السلام قال سئلت عن الرجل يستکره عن اليمين فيحلف بالطلاق و العتاق و الصدقه

ج: احتمال هم دارد فيُحلَف مثلاً بهش می­گويد قسم بخور

س: فيلزمه ذلک فقال لا،

ج: ببينيد،

س: قال رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم وضع عن امتی ما اکرهوا عليه و مالم يطيقوا و ما اخطأوا

س: تا به اين­جا که مطابق نفی است لا،

ج: نه يعنی اين درست نيست يعنی هيچ اثری بار نمی­شود يعنی هيچ اثری بر اين طلاق و بر اين يمنی که می­خورد و بر عتق و صدقه و اين­ها بی­اثر محض است آن زوجه زوجه خودش است آن عبد عبد خودش است آن اموال اموال خودش است نه عتقی هست نه صدقه­ای هست نه طلاقی هست،

س: اين مقتضای نفی است عرض می­کنم نفی است

ج: نه يلزمه سؤال يلزمه دارد بلی اين بی­اثر صرف است يعنی به اصطلاح و می­تواند اين کار را انجام بدهد ببينيد بخورد قسم بخورد

س: اثر ندارد

ج: نه قسم بخورد می­خواهد ازش اثبات در بياورد که قسم بخور،

س: يعنی قسم بخور

ج: و دروغ است قسم دروغ بخور و اين قسم دروغ جايز است

س: سؤال اين است که يلزمه ذلک

ج: می­گويد اين قسم اثر می­کند نه، فايده ندارد می­گويد نه قسم بخورد اشکال ندارد آيا اين قسم بخورد می­گويد بلی قسم بخورد

س: و الا می­فرمود که

ج: نمی­شود که امام می­فرمايد توريه بکن مثلاً،

س: لا ديگر لا

ج: البته اين حديث يک شبهه، اولاً آن کلمه اين حديث که سه­تا آورده ما اصلاً چنين حديثی را کلاً نداريم البته تعجب آور هم هست خيلی هم سندش خوب است دو نفر از امام صادق نقل می­کند يعنی صفوان و مرحوم بزنطی يعنی سند روشنی دارد حالا از اشتباهات پدر برقی است چون اين يک کمی کان ضعيفاً فی الحديث

س: و داريم و نسی ابن ابی عمير الخامسه

ج: بلی حالا اين خيلی عجيب است اين تعبير ما اکرهوا و ما اخطأوا و مالم يطيقوا ما اکرهوا و ما اخطأوا داريم اهل سنت ندارند ليکن مالم يطيقوا را اهل سنت کلاً ندارند اصلاً در حديث ثلاثی ما مالم يطيقوا نداريم، احتمالی هم لذا ما داريم که نکند اين اصلاً مانسوا بوده خط اشتباه نوشته شده اين هم باز متن به متن احتمال داديم که اين، چون آنی که حديث ثلاثی،

س: جای لم يطيقوا

ج: جای لم يطيقوا چون اصلاً نداريم ما آن متن اهل سنت عرض کردم خطا و نسيان و اکراه است

س: ممکن است نباشد

ج: نباشد مالم يطيقوا در حديث شش­تايي ما آمده در شش­تايي ما و نه­تايي مالم يطيقوا، مالايطيقون آن­جا آمده در اين حديث معروف ثلاثی يعنی خيلی بعيد است امام مطلبی را بگويند که طبيعتاً اهل سنت رد می­کنند می­گويد ما همچون حديثی نداريم از پيغمبر مالم يطيقوا، ما اکرهوا و ما نسوا را داريم، ما اخطأوا داريم اما لم يطيقوا را اصولاً ما نداريم ايشان می­گويد قال رسول الله مشکلش هم اين است يک دفعه خود امام می­خواهند بفرمايند باز مطلبی است می­گويد قال رسول الله پيغمبر اين جور فرمود دقت می­کنيد، اين با قال رسول الله آن وقت می­گويد قسم بخور اشکال ندارد اين قسم هيچ اشکال ندارد چون پيغمبر فرمود وضع عن امتی يعنی وضع عن امتی جواز هر اصلاً در فقه بنابر اين بود، در نوادر هم هست حالا نمی­دانم در نوادر هم مالم يطيقوا ظاهراً اگر بتواند بياوريد، در نوادر هم هست اين يعنی مصدر، آن وقت شايد هم و لذا عرض کرديم با اين­که اين سند خيلی صحيح اعلايي است ديگر، بزنطی و صفوان دو نفری از امام کاظم خيلی مهم است بعد از محاسن کسی نقل نکرده کافی، تهذيب، صدوق ديگران هيچ کس نقل نکرده،

س: سه­تا در مورد اطاقه هست سه­تا حالا با تعابير مختلفش در نوادر عنه عن ابی عبدالله عليه السلام قال سمعت يقول وضع عن هذه الامتی سته،

ج: بلی اين مال ندارد است اين مال اسماعيل جعفی است در نوادر از اسماعيل جعفی عن ابی عبدالله نقل می­کند که اين را هم بحث کردند آقايون متأخر ما بعضی از آقايون متأخر ما خيال کردند اين سند صحيح حديث رفع اين است که در نوادر آن وقت ملتفت نشدند که خود کتاب نوادر کتاب مجهولی است وضع روشنی ندارد بعد هم مرحوم احمد اشعری چون کتاب به احمد اشعری يا حسين ابن سعيد منسوب است هيچ کدام­شان از اسماعيل جعفی نقل نمی­کنند اصلاً طبقه­شان طبقه اسماعيل جعفی است اين را به اصطلاح بعضی­ها چون در کتب متأخر اصولي ما به عنوان حديث صحيح حديث رفع اين را گرفتند آن حديث خصال را که مرحوم شيخ دارد صحيح، آن را مناقشه کردند اين را گرفتند،

س: مرحوم خويي هم در مصباح به نظرم همين را می­گيرد

ج: نه ندارد نه، ايشان آقاي خويي در دوره­های قديمی که از ايشان چاپ شده در دراسات ايشان می­گويد آن محمد ابن احمد ابن يحيي است، احمد ابن محمد ابن يحيي نيست ايشان از، نمی­دانم چون ايشان در آن دوره اصول نديده بود يعنی حديث کار، رجال کار نکرده اين مسلم است که احمد ابن محمد است، محمد ابن احمد نيست اين قطعی است يعنی هيچ شبهه­ای ندارد اصلاً اين چون آشنا نبودند با اصطلاحات رجالی بلی،

س: پرداختند به رجال

ج: اواخر پرداختند و الا هرکسی دو کلمه رجال بلد باشد اصلاً احتمال نمی­دهد آن احمد، محمد ابن محمد اصلاً احتمالش نيست آن­که اصلاً احتمالش نيست حالا ايشان آن وقت نوشتند چاپ هم کردند متأسفانه چاپ هم شده، لذا من خود من هم در اين بحث مکاسب وقتی گاهی نقل می­کنم می­گويم با ترديد می­گويم چون واقعاً سنخ بحثش با آنهايي که ما خودمان دوره آقای خويي ديديم فرق می­کند، مستواي علمی پايين­تر است

س: مصباح در واقع زياد چه نيست؟

ج: دراسات قبل از مصباح است مال پدر حاج سيدمحمود دراسات قبلش است من در دراسات ديدم ايشان آن­جا مصباح را اين قسمتش

س: مصباح بهتر از دراسات است

ج: نمی­توانم الآن چيزی بگويم چون نمی­دانم به هر حال اين متن هست اما اين ربطی به اين حديث ثلاثی ندارد اين حديث ثلاثی را هم ايشان آورده

س: بلی سومين متنی که ايشان آورده اين است، عن ابی الحسن عليه السلام قال سئلت عن الرجل يستکره علی اليمين فيحلف بالطلاق و العتاق و الصدقة مايملک أ يلزمه ذلک فقال لا، ثم قال قال رسول­الله صلی الله

ج: ببينيد قال رسول الله

س: صلی الله عليه و آله و سلم، وضع عن امتی ما اکرهوا عليه و مالم يطيقوا و ما اخطأوا

ج: ببينيد اين است

س: اُشهدوا بالله و آياته

ج: و المرء و ما قال مسئول،

س: اين با نفی می­سازد

ج: نه نه، می­گويد

س: دارد می­گويد أ يلزمه ذلک لا،

ج: نه، يلزمه به معنای اين­که شما بگوييد آثارش بار می­شود تازه خود آثار بار نشدن يک و مسأله مهمتر جواز است

س: اين کار است

ج: يعنی قسم بخور کار حرام را می­گويد انجام بده، اين که نمی­شود قبول کرد علی ای حال ديگر حالا وارد اين شواهد بشويم اين روايت چون عرض می­کنم اين هم اين نکته را چون بحثی ما هميشه می­خواهيم يک چيزی به متن برگرده بالاخره يک ربطی را به متن،

س: حديث رفع

ج: يک متنی دقت، به نظر من اين است که اين خطای املائی دارد مالم يطيقوا چون همچو چيزی از رسول الله اصلاً نقل نشده در حديث ثلاثی هيچ احدی نقل نکرده

س: مانسوا بوده

ج: بلی ما نسوا بوده، مالم يطيقوا شده تحريف، تصحيفی،

س: يک متنی هم نوادر دارد که اين جالب است که، قبل از اين­که اخيراً خواندم عن ابی عبدالله عليه السلام قال قال رسول الله صلی الله و آله و سلم رفع عن امتی ثلاث الخطأ و النسيان و الاستکراه، و قال ابوعبدالله و فيها رابعه ومالم يطيقوا،

ج: اين را داريم اين متن رباعی است

س: اين­که امام از خودش می­آورد

ج: بلی اين را امام اضافه کردند

س: بلی بلی قال رسول الله

ج: اين متن رباعی است متن رباعی اضعف متون است اصلاً متن رباعی ثلاثی مشهور است شش تايي و نه­تايي يک متن هشت­تايي هم داريم چون آن­هم متأسفانه خيلی معروف نيست متن هشت­تايي فقط در فقه الرضا آمده، و حالا چون بحث متن است می­خواهيد بخوانيد در فقه الرضا آن­جا عجيب دارد که رفع عن المؤمن ندارد امتی، اين هم خيلی عجيب است يعنی اين رفع چون منت است اين خاصه شيعه است خيلی متنش خيلی عجيب است يک متن عجيبی که داريم در اين جهت اين در عبارت فقه الرضاست می­خواهيد بياوريد در فقه الرضا رفع عن المؤمن دارد به جايي، حالا يا عن المؤمن يا

س: در مصباح آقای خويي از همان سند حريز از خصال صدوق

ج: صدوق خصال است

س: می­گويد سند صحيح است از حريز از ابی عبدالله همين رفع عن امتی تسعه الی آخر

ج: می­دانم نه اشکالش سر همين احمد ابن محمد يحيي عطار است در دراسات نوشته اين محمد ابن احمد است می­گويد در يک نسخه آمده محمد، و اين درست است اين صاحب نوادر، اصلاً صاحب نوادر الحکمه جزو مشايخ صدوق نيست اصلاً، جزو مشايخ کلينی هم نيست کلينی به يک واسطه از آن نقل می­کند معقول نيست استاد صدوق، اصلاً امکان ندارد يک چيزی، کسی که با بدايات رجال آشنا باشد می­گويم چون ايشان متأسفانه آن وقت حالا نمی­خواهيم تند بشويم مقام استاد هم محفوظ است حالا به هر حال اصلاً، ايشان ظاهراً لفظ را ديده گفته حالا احمد ابن محمد يا محمد ابن احمد پس اين محمد ابن احمد است اصلاً تصور رتبه، طبقه اين که است؟ آن که است؟ اين چه است؟ آن چه است؟ صدوق پسر محمد ابن يحيي نقل می­کند، احمد پسر محمد ابن يحيي، محمد ابن يحيي استاد کلينی است، پسرش استاد صدوق است اين واضح است، حالا در يک نسخه­ای اشتباهاً محمد ابن احمد نوشته آن غلط است واضح است غلط است اين­که می­گويي جای بحث ندارد که دقت می­فرماييد اينی که ايشان در دراسات من در مصباح نسبت ندادم چون نمی­دانم در مصباح اين بحث را کرده يا نه؟

س: نه نکرده

ج: نکرده، اين را هم که ايشان صحيح نوشته از شيخ گرفته شيخ انصاری دارد از صدوق فی الصحيح آن­هم از مشايخ قبل گرفته، مثلاً مناهج مرحوم نراقی آن هم نوشته روی فی الصحيح به قولی از همديگر ديکته گرفتند دقت می­کنيد اين از زمان وحيد به بعد که مباحث سندی بلی آقا؟ پيدا کردی آن را؟

س: بلی در فقه الرضا دوتا بخش، دوتا جا اشاره کرده به اين حديث

ج: نه تصريح می­کند،

س: نه اصلاً، شبيه متن روايت اهل سنت است حالا اين­جا چاپ شده و نروی عنه، ان الله تجاوز لامتی،

ج: اَن الله بلی

س: يروی ان الناس بعدش

س: بلی اما

ج: اما اين را سنی­ها دارند سنی­ها هم رفع دارند ان الله تجاوز

س: اين تعبير اما تحدث به انفسهم

ج: اين را هم داريم مال ابوهريره است اين ما تحدث به انفسهم اين احتمالاً در حديث رفع و البسه

20: 41

فی الخلق آن هم چون حديث رفع نه­تايي چيزهايي دارد اين را جداگانه ابوهريره اين حديث معروف ابوهريره است،

س: مسند احمد عن ابی هريره

ج: عرض کردم معروف حديثی

س: قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم تجوز لامتی عما حدثت به فی انفسها او وسطت به انفسها

ج: اين شبيه همان ذيل حديث رفع است

س: تعمل به او تکلم به

ج: يکی حسد هم داريم، الحسد مالم ينطق بشفة او لم يعمل بيد اين را هم داريم در حسد دوتاست مالم ينطق بشفة او مالم يعمل بيد، اين را هم داريم اين­ها در ذيل، نه حالا آن شش­تايي روی اين قسمت،

س: بلی اول اين، و الا ماکان يعقد عليه بعد جلوتر می­فرمايد که و اروی ان الله تبارک و تعالی اسقط عن المؤمن مالم يعلم،

ج: ببين اسقط عن المؤمن

س: و مالا يتعمد و النسيان و السهو و الغلط و ما استکره عليه و ما استقی فيه و مالايطيق بعد دارد اقول ذلک

ج: هشت­تاست هشت­تاست

س: اقول ذلک،

س: اقول ذلک می­رود باب بعد

ج: اين خيلی عجيب است اين عبارت،

س:

25: 42

ج: فقه الرضا،

س: فقه الرضا،

س: اصلاً اين­جا چاپ شده چون خود کلماتش

ج: آن وقت اين يک نکته ديگری چون بحث متن را هم ما داريم عرض کرديم مرحوم صدوق تنها کسی است که حديث رفع نه­تايي را در فقيه آورده نه در خصال نوشته که رفع عن يا وضع عن امتی الخطأ و النسيان و السهو، در کتاب خصال الخطأ و النسيان، سهو ديگر ندارد اين فقه الرضا هم تنها مصدری است که شبيه صدوق اين هم خيلی عجيب است که من هميشه گفتم ما تا حالا خيال می­کرديم عبارت صدوق اشتباه است چون وقتی خطا و نسيان شد آن­هايش چهارتا می­شوند، شش­تا اند ديگر آن­ها چهارتا می­شوند، وقتی خطا و نسيان و سهو شد آن­ها سه­تا می­شوند اين را من در بحث متن، يکی از، در همين جلسات متعرض شدم فقط نکته­اش را عرض نکردم اين هم چيزی عجيبی است صدوق در کتاب خصال که شش­تا آورده اگر دقت کنيد خطا و نسيان و مالايطيقون، ما استکرهوا عليه، ما اکرهوا عليه چهارتای ديگری غير از اين دوتا آورده که شش­تا بشود در کتاب فقيه مرسل آورده و قال رسول الله يا قال النبی به صورت مرسل آورده در آن­جا هم همين حديث را آورده آقايون هم اين کتاب­ها را نگاه کنيد، آقايون اصولیهای ما همه­شان نوشتند اين که مرسل است سندشان در خصال است اشتباه کردند، اين مرسل غير از خصال است، و اين دقت صدوق است، صدوق واقعاً در متن غوغا می­کند يعنی، در فقيه که مرسل نقل می­کند ببين می­خواهيد بياوريد فقيه را، خطا و نسيان و سهو ما در هيچ حديثی نداريم که اين­ها را سه­تا شمرده باشند حالا غير از اين­که بحث هم کرديم که سهو فرقش با خطا چيست؟

س: يعنی نسيان و سهو را يکی کردند

ج: يکی گرفتند، اين­جا سه­تا گرفته، لذا آن چهارتا را هم سه­تا کرده، يکش را حذف کرده يعنی حواسش جمع بوده اين طور نبوده که اشتباه بشود نه اين­که بعد چهارتا آورده هفت­تا بشود با سه­تا کاملاً واضح است حالا می­خواهيد متن صدوق را بخوانيد يکی از آنها را انداخته، مثلی که مالم يطيقوا اش را انداخته يکش را انداخته از آن چهارتای باقی يکش را انداخته و اين گاهی تصور اين می­شود که مثلاً اشتباه صدوق بوده يا مثلاً نسخه غلط است، نه اين نيست عرض کردم اين در متن شناسی خيلی دقت می­خواهد، ما ديديم در فقه الرضا هم همين کار را کرده،

س: ظاهراً امام در همان­جا سه­تا را گفته بهش، در آن روايت در روايت ديگر نه­تا را گفته در روايت ديگر شش­تا را گفته،

ج: نه شش­تا شش­تاست

س: اولش نگفته،

ج: نه اولش که شش­تاست سه­تا را آورده سهو و خطا و نسيان دقت کرديد بعد سه­تا ديگر آورده مالايعلمون و ما، مثل همان آورده سه­تا آن­جايي که حديث معروف ماست دوتا آوردند خطا و نسيان، چهارتا هم بعد آرودند يکی از آن­ها را صدوق می­خواهم بگويم دقت داشته عدد را فراموش نکرده، آن وقت اين شبهه بود به نظرم مطرح کردم، حالا نمی­دانم اين شبهه بود که نکند اشتباه صدوق مثلاً بعد تا فقه الرضا را ديديم ديديم نه آقا اشتباه صدوق نيست، در فقه الرضا هم سه­تاست، فقط به جای خطا غلط دارد، نسيان و سهو و غلط، غلط و خطاء که اين نشان می­دهد واقعاً چيزی عجيبی است نشان می­دهد که اين اصل در روايات داشته چون دارد می­گويد و اروی اين روايت کلاً به ما نرسيده الآن جز راه صدوق آن هم به صورت مرسل اگر فقه الرضا نبود اصلاً احتمال می­داديم خطای نسخه باشد،

س: از اين که شما در بحث­های که حديث رفع منکر شديد يعنی

ج: سند ندارد خب ديگر،

س: يعنی به عنوان نه­تايي قبول نداريد

ج: هيچ کدامش سند ندارد، سه­تايش را اهل سنت دارند و توسط شيخ در مصادر ما آمده، سه­تايي که در مصادر ماست اين است، ما اکرهوا و ما اخطأوا و مالم يطيقوا که اين را هم اصلاً اهل سنت نقل نکردند، تنها حديثی که در پيش ما سند صحيح دارد همين است همين يکی است، و اين حديث هم در محاسن آمده بعد از محاسن نه کافی نقل کرده، نه فقيه نقل کرده نه تهذيب نقل کرده، حتی در مصنفات، در خصال مثلاً صدوق در خصال به عنوان سه­تا بياورد آن­جا هم ايشان نياورده اصلاً حذفش کردند اصحاب

س: ولی شهرت دارد،

ج: مالم يطيقوا شهرت ندارد نه،

س: حديث رفع شهرت دارد

ج: با مالم يطيقوا نه، خب من می­گويم متن،

0: 47

شما باز بر می­گردی، همه را پنبه کردی مثل آن قصه ليلی و مجنون شد

س: اين حديث

ج: شهرت دارد با خطا و نسيان

س: متنش هم شهرت دارد حاجی آقا

س: به عنوان متن شهرت دارد نه به عنوان خود روايت، خود روايت را شما قبول نکرديد،

ج: حديث رفع را عرض کردم سنی­ها خيلی شواهد، بخاری قبول، من چون يک توضيحی را عرض کردم، چون شما امشب، عرض کردم در قرن اول و دوم حديث را از زاويه فقاهت نگاه می­کردند، که از زاويه فقاهت قبول کردند،

س: ايشان می­خواهد

ج: از زاويه خراب بکند

س: آن از چه زاويه قبول ندارم

ج: آن بخاری، از زاويه حکايت، از زاويه حکايت بلی آقا؟ از زاويه حکايت، اصلاً امثال بخاری رفتند رو زاويه حکايت رو زاويه حکايت گير کردند فقهای اسلام قبول کردند خب، مثل مثلاً موطأ هم قبول می­گويم موطأ محلی ابن حزم، ابن حزم هم قبول می­کند حديث رفع را قبول می­کند دقت می­کنيد چه می­خواهم عرض، اما

س:

0: 48

ج: ما حديث رفع را يعنی رو ضوابط کلی و الا اين حديث مگر با شواهد جمعش بکنيم و الا همان شش­تايي،

س: وثوقی نيستيم

ج: چرا وثوق بهش، وثوقش الآن مشکل است آن وقت حديث رفع شش­تا يک مشکل ديگر هم دارد شيخ طوسی نقل نمی­کند اصلاً، صدوق دارد با کلينی، اصلاً صدوق و کلينی دارند،

س: الآن نقل نکرده

ج: و سر اين­که نه، اين سرش ضررش به اين است که شهرتش بين اصحاب برداشته می­شود اصلاً مالايعلمون را شيخ نقل نمی­کند شيخ در خلاف و اين­ها آن حديث رفع اهل سنت را نقل می­کند خطا و نسيان و اکراه

س: به آن

31: 48

مالايعلمون­اش شهرت عملی دارد

ج: بلی معلوم نيست اين هم روشن نيست تصادفاً اهل سنت قائل اند که احکام در صورت جهل برداشته می­شود ليکن حديث رفع ندارند، ما قائل هستيم برداشته نمی­شود حديث رفع هم داريم، درست عکس هم هستيم، ما قائل هستيم که برداشته نمی­شود آن­ها قائل اند که برداشته می­شود آنها مالايعلمون هم ندارند ما داريم مالايعلمون، مالايعلمون را ما داريم و لذا مرحوم نائينی می­گويد حديث رفع اين شش­تايش پنج­تايش رفع واقعی است يکش رفع ظاهری است چون معقول نيست رفع واقعی بشود خب اين خلاف ظاهر حديث است، اين­که نمی­شود تفکيک در،

س:

5: 49

موضوع ديگر

ج: بلی آقا؟

س: موضوع اقتضاء می­کند ما آن مالايعلمون رفع ظاهری بگيريم،

ج: خب می­گويم نه موضوع، ايشان که به احکام زدند خب، احکام هم قائل اند ديگر، مرحوم نائينی می­گويد مالايعلمون شامل حکم هم می­شود، برای برائت ديگر بايد به حکم بزنيم که،

س: می­دانم

ج: اهل اخباری­های ما در حقيقت اخباری­های ما براي اولين بار اين حديث رفع را گنده کردند برای چه؟ برای اين­که در موضوعات است، وحيد که آمد گفت نه شامل احکام هم می­شود، مالايعلمون شامل احکام است، از زمان وحيد در اصول، من اسمش را گذاشتم اصول جديد شيعه، اصول جديد شيعه مراد ما از زمان وحيد است، از زمان وحيد حديث رفع در اصولی ما آمد، من حرفم اين است که هيچ متن را يا سند را به تنهايي نگاه نکنيد، تمام مباحث می­آيد،

س:

50: 49

ج: اين­ها همه نکات خاصی دارد حالا ببينيد مثلاً من باب مثال، خود اهل سنت هم دارند اليقين لايزول بالشک، چون می­خواستم اين را بگويم اصلاً تمام بحث ما از اين­جا شروع شد، اين من ديشب عرض کردم اليقين لاينقض بالشک بهتر از لاتنقض اليقين، چون لاتنقض خطاب است خطاب در معناي استصحاب، معنای استصحاب را هم عرض کرديم حقيقت استصحاب يقين به حدوث توسعه پيدا می­کند به بقاء، يعنی اين يقين را توسعه بدهيد، توسعه دادن يقين، اين ديگر درش تکليف معنی ندارد لاتنقض معنی ندارد، لاتنقض معنی ندارد اما آن حديث که می­گويد اليقين لاينقض بالشک آن درش اين معنی می­آيد ليکن آن­جا هم اين مشکل را دارد لاينقض را به معنای اثبات بايد بگيريم اين دوتا را دقت کنيد،

س: توسعه يقين،

ج: توسعه يقين باز بايد به معنای اثبات بشود مثل لاضرر، لاضرر هم در فقه اسلامی به عنوان اثبات بود،

س: چون نفی نفی است

ج: اثبات نفی می­­کردند

س: لاتنقض حاجی آقا نفی نفی است نقض خودش نفی است لا هم که نفی است اثبات در می­آيد

ج: نه در نمی­آيد، می­گويد

س: لاتنقض ديگر

ج: نه، اليقين لا، يقين لاينقض، پس معنايش يعنی مراد جدی مثل کثيرالرماد يعنی يقين باقی است اين می­خواهد آثار بقاء يقين را درست بکند، و لذا من عرض کردم ببينيد اهل سنت مثلاً در بحث همين به اصطلاح اليقين آن­جا هم جمله منفی آوردند، ببينيد اليقين لايزول بالشک آن وقت درش اصالة الحقيقه را در آوردند استصحاب را در آوردند يعنی در حقيقت آن­ها هم اثبات فهميدند، همين نکته­ای که اليقين لايزول، ده دوازده تا قاعده در آورده بود، آن قواعد اثبات، يکش هم اصالة الحقيقه ايشان از همان اليقين لايزول بالشک در آورد، يقين با شک از بين، يکش هم استصحاب بود، لذا خوب دقت کنيد اهل سنت وقتی قاعده ضرر را در کتب همين جور شما نگاه بکنيد، الضرر يزال، من ديدم بعضی از علمای معاصرشان نوشتند، اين الضرر يزال مثل لاضرر است دقت نکرده، توجه نکرده، الضرر يزال اثبات است،

س: يتدارک

ج: يعنی يتدارک، يعنی ما بايد ضرر را برداريم، عرض کرديم اين اولين بارش هم که می­دانيم در موطأ مالک اين قصه را نقل می­کند که يک کسی زمينی داشت، همسايه­اش هم زمينی داشت، آن همسايه دوتا زمين داشت يکی اين ور زمين اين، يکی آن ور، آن وری آب داشت، می­گفت آقا اجازه بده، من يک جوبی بکنم آب را از اين زمين بفرستم به آن زمين ديگر دوم من که آب ندارد، اين گفت نه ملک من است اجازه نمی­دهم گفت خب برای تو ضرر ندارد آب رد می­شود از زمين، خب اين، گفت نه من ملک من است اجازه نمی­دهم، برد پيش عمرو عمرو گفت نه، حتی در

29: 52

ولو از روی شکمتان هم شده رد می­کنيم، لآمرنّ الماء ولو علی بطنک، تو داری توش،

س: عمر

ج: اين را موطأ مالک به عنوان لاضرر آورده

س: اين هم

ج: دقت کرديد اين را موطأ مالک بعد از اين­که قصه، و يک قصه ديگر از عمر می­گويد و قال رسول الله لاضرر و لاضرار دقت کرديد چه می­خواهم بگويم، اين­ها الضرر يزال گرفتن نکته دارد، اين را هم بخواهيم دقيق بشويم چون من عرض کردم رو متن بايد دقيق شد لاضرر داريم الضرر يزال داريم، اهل سنت تعبير را عوض کردند گفتند الضرر يزال چون اثبات گرفتند،

س: چون لاضرر امتنانی است بايد آن يزالش بيايد،

ج: يزالش بايد بيايد نه اين نيست، اين چون يک طرح،

س: به خلاف انتظار است

ج: آن وقت اين يک اصطلاح می­شود دقت می­کنيد يعنی يک نحوه­ای، و لاتضار والدة بولدها صيغه صيغه نفی است مراد اثبات است، يعنی قيام بکند به خدمت ولد، مواظبش باشد تميزش بکند ببينيد،

س: درست است

ج: و لاتضار والدة، ما در قرآن دو سه­تا لاضرر داريم که به عنوان ولاتأتی ضراراً، و لاتمسکهن ضراراً، و لاتضاروهنّ لتيضيع، در سوره طلاق و لاتضار والدة بولدها، آن وقت فرقش اين است که اين­ها می­خواهند بگويند که اين من يک قاعده ديگر هم عرض کردم اين در متن خيلی مؤثر است می­خواهند پيغمبر ولو در قرآن موارد اضرار که در قرآن مضاره آمده، در قرآن اضرار نيامده باب افعال نيامده، باب مفاعله آمده، قاعده مضاره يا قاعده اضرار منحصر به اين دو سه مورد نيست لاضرر و لاضرار اصولاً در شريعت ضرار نيست چه اين موردی که در قرآن آمده چه غيرش، اين اصطلاحاً عرض کرديم يک اصطلاحی بود که می­گفتند توسعه می­دهد فريضه را، فريضه مثل مسأله رضاع در قرآن رضاع دوتاست خواهر و مادر، اخوات و امهات، بعد در سنت آمد، الرضاع لحمة کلحمة النسب، توسعه داد برادر را هم شامل شد، نمی­دانم عمو را هم شامل شد، در آن يک روايت دارد که عموی عايشه آمد پيغمبر گفت اشکال ندارد چون اين عموی تو است از رضاع، يا در آن روايت که اميرالمؤمنين می­گويد دختر حمزه را بگيرد، ايشان می­گويد اما علمت ان حمزة اخی من الرضاعه، دختر برادر رضاعی اين توسعه­ای است که در سنت اين اصلاً يک ترکيب اسلامی است از اول، از اول يک ترکيب اسلامی بوده که يک چيزی اصلش در قرآن باشد در سنت، مشکل کجا شد عرض کردم؟ خلاصه فقه اسلامی را می­خواهم به­تان رمزش را بگويم، اهل سنت توسعه را خيلی وقت­ها از راه قياس گرفتند اين مشکل اين­ شد و لذا هم در روايات ما خب تعبير دقيق است، ان السنه اذا قيست محقت،

س: محقت

ج: سنت را نمی­شود با قياس گرفت آن بايد با تعبد باشد همچنان که اصل فريضه با تعبد است سنت هم بايد با تعبد باشد، با قياس نمی­شود انجام داد، دقت کرديد اين اصلاً شاکله فقه اسلامی از اول اين است اصلاً شاکله فقه اسلامی يک مطالبی است در قرآن می­آيد می­آيد يک چيزی را از رسول الله نقل می­کنند توسعه می­دهد قرآن را، در قرآن چند مورد از عدم اضرار داريم، چند مورد آمده در قرآن اما می­آيد در سنت پيغمبر توسعه می­دهد، آقا اصلاً در شريعت ضرار نيست اصلاً، دقت می­کنيد لاضرر و لاضرار اصلاً در شريعت ضرار نيست نه اين که حالا آن چند موردی که در قرآن آمده حالا دقت اين چون ديشب يک بحثی را اشاره کردم اين مطلب که اليقين لاينقض بالشک اين هم يک نحوی باز بالاخره کنايه بايد بشود مگر شما در استصحاب جور ديگری معنی بکنی، می­گويم اگر، چون استصحاب را دارای تفکر، مثلاً فرض کنيد استصحاب را به لغت آماری، ما ديديم هشتاد درصد مواردی که بوده بعد باقی بوده اين لغت آماری يک حساب است، اصل عملی و تعبد حساب ديگری است،

س: عذر می­خواهم مرحوم آقاضياء در بحث احکام امتنانی می­گويد اگر چنانچه يک دليلی امتنانی باشد نمی­تواند اثبات تکليف بکند، اگر شما لاضرر را امتنانی بدانيد نمی­تواند اثبات تکليف بکند

ج: قطعاً همين طور است لاضرر قطعاً يعنی عرض کردم شما در کتب فقهاء نگاه بکنيد، به لاضرر، خود شيخ هم يکی دو مورد در خلاف و در بحث شفعه يا خيار با لاضرر اثبات می­کند

س: نه آن­که رفع رفعی

ج: يعنی آنی را که در دنيای اسلام فهميدند اين بود، يعنی وقتی بحث فقاهت بود اين بود، اصلاً بحث فقاهت از لاضرر اثبات را در آوردند،

س: شد خلاف امتنانی

ج: الآن شما نگاه کنيد اليقين لا، اين احتمالاً امتنانی به اين معنی که پيغمبر اکرم در سنت، و از اين­جا هم آن اشکال مرحوم شيخ الشريعه می­آيد می­گويد من تعجب می­کردم هميشه که لسان لاضرر يک لسان عامی است، اما در خيلی جاها مسأله ضرری هست برداشته نشده، ايشان تعجب می­کند، القرعة لکل امر مشکل، اما خيلی فقهاء مراجعه نمی­کنند به قرعه، نمی­دانم رفع عن امتی فلان، ليکن ايشان اين شبهه را در همان رساله لاضرر دارد که من توضيحاتش را عرض کردم که اين شبهه ايشان اين نکته­ای فنی­اش اين است که از قرن اول با يعنی اين دقيقاً درسال صد و پنجاه در موطأ آمده و اول قصه عمر را نقل می­کند بعد اين می­گويد و قال النبی لا، آن قصه عمر را از يک راوی ابراهيم ابن ابی يحيي است به نظرم آن عمر را ديده اشکال بخاری اين است اين ابراهيم رسول الله را نديده نقلی که از عمر می­کند درست، نقلی که از رسول الله می­کند درست نيست چون مرسل است، ايشان صحابی نبوده پيغمبر را درک نکرده، دقت کرديد

س: جالب است مورد سمره هم اين­جا دوتا ضرر را باهم بايد تساقط می­کردند ولی پيامبر در همين روايت می­گويد آن را بکن و ببر، و لذا آقاضياء اين­جا هم يک اشکالی بر همين دارد

ج: همه­شان دارند

س: که اين باهم نمی­سازند

ج: نمی­سازد،

س: بلی اين روايت،

ج: و لذا هم احتمال دادند که اين خاص رسول الله باشد اصلاً و لکن من عرض کردم حالا چون بحث متن است اين تصادفاً خيلی مؤثر است چون اين روايت سمره را اهل سنت به متون مختلف آوردند، يکی نيست فرض کنيد در احکام سلطانيه است، با يک حسابی در سنن بيهقی است با متن ديگری است، در کتاب ابن ابی الحديد است همه­شان هم عن ابی جعفر عن رسول الله يعنی از امام باقر، در تمام آن متن­های که من ديدم لاضرر هم درش ندارد خود قصه سمره هست آن وقت در متن احکام سلطانيه اين طور در می­آيد که آن درخت جوان بوده نهال بوده،

س: عزق

ج: عِزق، عزق نه، عزق درخت بزرگی است اين درخت جوانی بوده، احتمال هم دارد که مثل همين ايامی مثلاً آخر اسفند و اين­ها بوده دقت کنيد و لذا اين ضرر نيست اين اشکال آقاضياء اين­ها خيال کردند درخت بزرگی بوده که اگر می­کندش از بين می­رفت چون متون مختلف است اين اشکال وارد نيست اصلاً علمای ما اين اشکال کردند، اما اصلاً جواب داديم اين اشکال کلاً وارد نيست اصلاً به خاطر متن، چون نديدند متن اهل سنت را، در متن ما نيامده قبول دارم در متن ما نيامده، اما اهل سنت به متون مختلف نقل کردند در يک متنش مثل فصيل به نظرم يا فِصل يک جوری که درخت جوانی بوده، نهال بوده، چون در آن زمان اجازه

س: يعنی می­شود

ج: اجازه بفرماييد در آن زمان عزق در متن ما آمده دقت کنيد در آن زمان اين رسم بود که اگر يک مثلاً نخلستانی را می­خواستند بفروشند گاهی دو سه­تا درختی خيلی اصيل و نجيب و خيلی درخت­های پربار و اين­ها اين­ها را استثناء می­کردند باغ را می­فروختند اين درخت آن وقت پيغمبر يکی از سننی که قرار داد اين بود که اين استثناء را قبول کرد گفت هر درختی که استثناء کرديد بايد برای ما حريم قرار بدهيد چون صاحبش می­خواهد از اين درخت استفاده کند، نه مالک نخلستان، اين فروخت به کس ديگر مالک پس اين به اندازه­ جای که برگ دارد، ببينيد درخت برگش تا کجا می­آيد؟ اين حريم درخت است اين را اجازه داده به سمره بيايد تا اين مقدار، بعد دوم يک راهی هم از بيرون قرار بدهيد برای اين­که اين شخص بيايد تا درخت خودش اين هم حريم است،

س: حريم است بلی

ج: اين­ها همه در اين روايت عباده آمده، دقت کرديد دو تا حريم است اشکال سر اين بود که می­گفت شما برای من حريم قرار داديد درخت من است می­روم آن­جا اين استثناء می­کردند يک درخت را، بعد پيغمبر فرمود نه بکن، بيندازش برود اين بکن، و لذا هم دارد، و اغرسها حيث شئت، هرجا می­خواهی برو بکار، بکار،

س: حالا اين رماه علی وجه

ج: اين در روايت ماست،

س: اين نشان می­دهد که

49: 0: 1

ج: دقت کرديد

س: عزق در روايت ماست شما می­گوييد عزق بوده

ج: درخت است بلی،

س: رماه علی وجه چون يک مقدار کوچک بوده،

ج: نه و ارم بها، در بعض­هايش دارد، واغرسها حيث شئت، هرجا می­خواهی برو بکار اين درخت را پس اين شبهه­ای هم که آقايون ما هی خيلی اين شبهه را فقط آقاضياء نيست ديگران هم دارند که اين­جا تعارض دوتا ضرر است برای اين هم ضرر بوده چه جور می­شود ما ضرر را با ضرر برداريم، راه­هايي که گفتند اين­ها هيچ کدامش وارد نيست،

س: اقتضای تزاحم همان است که اگر يک ضرری اهم بود، ممکن است آن ضرر ديگر

ج: معلوم نيست اين باشد اصلاً اين اگر شد بحث

س: نمی­شود

24: 1: 1

دوتا را که نمی­شود جمع کرد

ج: بالاخره بايد يک راه ديگری باشد که آن هم ضرر نکند چون نسبت لاضرر به جميع افراد و اسلام، امت اسلامی يک نواخت است، به جميع مؤمنين يکنواخت است، بی­يکی بدون ديگر نمی­شود، نه اين اصلاً چه بوده، واغرسها حيث شئت، اصلاً آن ده­تا و اين­ها را هم ندارند بهش می­گويد اين را اجازه بگير، خيلی خوب اين راه را به تو گفتم، نگفتم که اين کله­ات را بگذاری پايين برو داخل، خب می­خواهی وارد بشی، اين راه وارد بشو برو پای درخت خودت يک يا آللهی،

س: در تزاحم اين تعارض است

ج: در اين­جا دقت بکنيد اصلاً ما جواب داديم که اصلاً اين روايت متأسفانه متنش کامل دقيق يعنی چرا؟ چون ما نرفتيم رو حجيت تعبدی، آخر تمام سرش اين است، آقايون چرا رفتند؟ چون گفتند کافی متنش حجيت تعبدی دارد موثقه زراره ديگر، عبدالله ابن بکير قبلش دارد، اين رفتند به حجيت تعبدی، ما آمديم چه کار کرديم؟ جمع شواهد کرديم، چند مصدر اهل سنت اين حديث عن ابی، از امام اين هم از ابی جعفر است اين حديث هم از ابی جعفر است اين حديث هم از ابی جعفر است همين حديث زراره از ابی جعفر است قصه سمره چند نفر از ابی جعفر نقل کردند، البته اهل سنت اعتماد نکردند به عنوان مناقشه با سمره که سمره آدم خوبی نبود جلو رسول­الله ايستاد، به اين عنوان آوردند نه به عنوان لاضرر، عنوان لاضرر را در کتاب نصب الرايه نگاه بکنيد يکی دارد که يک درختی بود اما اسم نمی­برد نصب الرايه حدود هشت­تا سند بر اين حديث می­آورد همه هم قابل مناقشه­اند ليکن بعدی­ها آمدند گفتند قابل مناقشه ليکن يؤيد بعضها بعضاً، مثلاً مقويات می­شود مؤيدات می­شود، شواهد می­شود اين اصطلاحاتی را اين­ها هرکدام يک معنايي دارد که من ديگر نمی­خواهم وارد آن بحث بشوم اما اصحاب ما به تعبد به روايت زراره عمل کردند چون سندش معتبر است و اين روايت پيش ما از قديم­ترينش مثلاً فرض کنيم مثلاً کافی اصلاً باب الضرار دارد اصلاً عنوان باب کافی است، دقت می­کنيد پس بنابراين آقا آن مطلبی را که عرض کرديم که و لا، مثلاً بنای اين روشن شد، لاضرر با الضرر يزال دوتا مطلب است،

س: ما ديرترش شروع کنيم حاجی آقا فکر کنم خوب است بهتر است نشاط بيشتری داريد شما

ج: نه بابا بی­حال هستم من، من وقتی مشغول صحبت می­شوم ديگر فراموش می­کند و الا،

س: در مورد مستدرک هم چه بسا که آن عبارت فقه الرضا در مقدمه مستدرک کامل نقل شده ايشان گفته در نسخه اين است که اقول ذلک خطه عليه السلام که اين را جزو شواهد آورده که فقه الرضا مال امام است شاهد ششم ايشان

س: شش

س: بلی

ج: اين اقول ذلک که آخرش بود؟ اقول ذلک خطه

س: حاجی نوری

س: بلی در مقدمه جلد يک مستدرک، حديث را نقل می­کند

ج: نه در خود کتاب که چاپ شده در کتاب که الآن

س: نقل شواهد داخل کتاب است الآن نشان می­دهد

ج: آن وقت خيلی عجيب است دقت کنيد دقت کنيد دارد ببينيد اين تنها کتاب ماست که سهو و خطا و غلط را آورده سه­تا آورده و صدوق هم سه­تا آورده اين هم خيلی عجيب است خيلی عجيب است اين تعبير يک نکته­ای بسيار دقيقی است که ايشان و من عرض کردم

س: شهيدثانی بين اين­ها فرق گذاشته غلط با خطا و اين­ها را شهيد ثانی هم

ج: ايشان غلط را با خطا گرفته، سهو و نسيان را هم آورده، دقت کرديد ايشان مثلاً درش ما اتقی را هم اضافه کرده، در صورتی که اين ما نيست تقيه را نداريم ما ايشان جزو چيزهايي که ان الله رفع عن المؤمن، يکی هم ما اتقی بود که تقيه را اصلاً ايشان حديث را بيشتر زده در جنب شيعی از امتنان هم بالاتر که اين از نعمت­هاي الهی بر شيعه است اصلاً، در صورتی که حديث رفع معروف الامتی است، من امتی ارتباط به شيعه ندارد دقت می­کنيد به هر حال و يک نکته­ای هم حالا شايد ما فردا شب متعرض بشويم چرا اين بعض نکاتی که در فقه الرضا هست به صدوق منتقل البته اين حديث که بعيد است، اما به هر حال نکاتی را الآن ما می­دانيم که از طريق فقه الرضا به صدوق منتقل شده اين را هم بايد جداگانه بحث بکنيم چون خيلی مؤثر است پس اين متن روايت صدوق در فقيه اين طور نيست که اشتباه باشد، حالا متن فقيه را بياوريد و قال رسول الله و قال النبی ببينيد از آن چهارتا سه­تايش می­کند، خب اين دقت دارد ديگر،

س: بلی

ج: وقتی يکی اضافه می­کند سهو،

س: آن طرف در آن يکی کتابش کم می­کند خب دو روايت که نيست که،

ج: نه در آن خصال از نسخه سعد نقل می­کند آن خصال را از طريق احمد ابن محمد ابن يحيي عن سعد است در نسخه سعد آن طور بوده، اين دقت من عرض کردم هميشه صدوق در اين دقت­ها فوق العاده است اصلاً در اين دقت متنی مرحوم صدوق فوق العاده است کم داريم چهره­ای که اين قدر در متن دقيق باشد،

س: حالا که اضافه کرده آخر

ج: اضافه نکرده متن بوده اين متن شاهد تاريخی دارد حديثی دارد چون در فقه الرضا هم آمده،

س: نه در بعض جاها می­گويم در بعض از جاها من خود

ج: معلوم نيست آن­جا هم روايت است،

س: ممکن است شاهد داشته باشد

ج: بلی روايت است صدوق يک­جا حالا من اگر فردا شب خوانديم يک روايت داريم که اين روايت اصحاب قبول کردند همان بحث به اصطلاح نذر صوم در سفر، يک روايت واحده است مال علی ابن مهزيار اين روايت در کافی آمده، و يتصدق علی سبعة مساکين، ما در هيچ متنی نداريم سبعة مساکين، لذا هم بعضی­ها گفتند يتصدق بشبعة سير بکند مسکين را همه­اش سبعة مساکين است، صدوق دقت عجيب، اين روايت را کامل نقل کرده همان، نگفته عن ابی، به اصطلاح توقيع را نگفته، خود آن متن روايت را آورده به عنوان فتوای خودش، فتوای خودش نوشته يتصدق علی عشرة مساکين، چون روايت نقل نکرده، می­خواست دقت کرديد چقدر لطيف است می­خواسته دستکاری بکند به عنوان حکم آورده، ليکن نسبت به امام نداده، چون می­دانست اگر نسبت بدهد سبعه مساکين است درش، می­خواهد بگويد اين حکم را قبول دارم اين­جای روايت مشکل دارد اين را به صورت فتوای خودشان صدوق خيلی فوق العاده است ما به اين مناسبت بعضی از متون صدوق را هم شايد در همين بحث متعرض بشويم که الآن نداريم يعنی الآن منحصر به صدوق است الآن نداريم ليکن چون صدوق فوق العاده دقيق است به احتمال قوی، و اين هم بحث بحث­های لطيف ديگر هم دارد که بعد، حالا اين روايت قال النبی ببينيد قال النبی،

س: جلد يک صفحه پنجا و نه، و تارک الوضوء ناسياً متی ذکر فعليه ان يتوضأ و يعيد الصلاة فقال النبی صلی الله عليه و آله و سلم وضع عن امتی تسعه اشياء السهو و الخطأ

ج: و النسيان می­بينيد سه­تا

س: و ما اکرهوا عليه و ما لايعلمون و ما لايطيقون و الطيره

ج: طيره باشد طيره، آن وقت ببينيد در آن­جا چه است؟ ما اکرهوا عليه هست مالايطيقون هست، مالايعلمون هست،

س: ما استکرهوا هست،

س: نه­تا چيز می­فرمايد

ج: آن نه­تا چيز است به اصطلاح جزو شش­تا نيست، طيره و حسد و تفکر فی الخلق،

س: تفکر فی الخلق

س:

20: 8: 1

همين جا نقل می­کند

ج: می­دانم ببينيد اين سه­تا ببينيد ايشان اين سه­تا را که می­آورد بعد از اين، می­دانم خبر دارم

س: به حسب روايات به حسب مقاطع تاريخی حضرات معصومين گاه سه­تا را می­گفتند گاه شش­تا را می­گفتند اما آنچه که رسيده نه­تاست

ج: نه نه­تا نيست نه اين نه­تا را ما فقط داريم نه، ببينيد من در آن بحث نه­تاش نه، چون آن نه­تاش همان وسوسه فی التفکر فی الخلق آن­هاست آن­ها را کار نداريم نه ببينيد الآن شما ايشان سه­تا را که آورد بعد مالايطيقون و ما اکرهوا عليه و مالايعلمون، و ما اضطروا اليه را حذف کرده،

س: عجب اضطرار را اين­جا نياورده

ج: اصلاً نياورده اين دقت کار

س: اصلاً ندارد

ج: ندارد حالا شما خصال را بياوريد در خصال ما اضطروا هست دوتاست چهارتاش کرده،

س: مرحوم کلينی که اضطرار را آورده

ج: آورده کلينی آورده خود صدوق در خصال آورده

س: که شده نه­تا، کلينی نه­تا

ج: آن هم نه­تا دارد فرق نمی­کند بحث سر آن سه­تای آخر نيست آنهايي که طيره و فال زد و فال بد آن­ها را ولش بکن آن­ها را فعلاً کار نه، ببينيد ما اضطروا اليه را نياورده، خود ايشان در خصال آورده کلينی هم آورده يعنی اين حساب شش­تا دقيق است آن­ها دوتا آوردند بعدش چهارتا آوردند ايشان سه تا آورده بعدش هم سه­تا آورده، الآن شما خصال را بخوانيد

س: حالا سند را پس نخوانم رفع عن امتی تسعه

ج: نه سندش همين است ديگر احمد ابن محمد ابن يحيي عن سعد ابن عبدالله بعد می­رسد به حريز و بلی

س: رفع عن امتی تسعه الخطأ و النسيان و ما اکرهوا عليه و مالايعلمون و مالايطيقون و ما اضطروا اليه،

ج: شش­تا، سه­تا شد چهارتا شد، ما اضطروا اليه در خصال اين طور است،

س: اين در خصال است

ج: اين در خصال است

س: البته خصال را که قبول کرديد

ج: نه آن را هم قبول نداريم مشکل دارد، ديگر همان احمد هم مشکل دارد چيز هم مشکل دارد حريز عن ابی عبدالله چون اين حريز عن ابی عبدالله است،

س: آن متنی که

13: 10: 1

چرا حالا اين مشکل دارد اما به حسب تجميع شواهد قبول می­فرماييد که حديث رفع صادر شده

ج: حديث رفع اجمالاً بوده برای اين که اين لفظ ثابت بشود، برايش اطلاق را در بياورند حکم را هم بر می­داريم اين مهم است و بعدش هم حديث رفع را ما قبول کرديم به معنای نفی عقوبت يعنی نفی احکام جزايي همين­که شيخ می­گويد نفی عقوبت، ما نفی عقوبت را برداشتيم به جايش گذاشتيم نفی احکام جزايي، يعنی در اين مراحل شش­گانه در اين موارد شش­گانه حکم جزايي ندارد احکام جزايي مقيد است مثلاً همان مالايعلمون هم درست است آن بايد به حد تنجز چون علم در تنجز دخيل است اگر انسان مخالفت حکمی کرد که تنجز نکرده عقوبت، احکام جزايي مطلقاً آن وقت گفتيم احکام جزايي هم دو جور است يک جور احکام جزايي که تابع واقع است آن­ها برداشته نمی­شود مثل ضمان و باب ضمان و اروش و اين­ها، يک احکام جزايي که رو عنوان تمرد، و تمرد بر قانون است يعنی می­خواهد مخالفت قانون بکند آن­ها برداشته می­شود تمرد نيست، در اين شش حالت تمرد نيست در مالايعلمون تمرد بر نظام نيست لذا حکمی، احکام جزايش برداشته اين ربطی ندارد به بحث حديث رفعی که اين آقايون می­گويند اصلاً ربطی به اين بحث ندارد، خود آيه هم که احتمالاً اين حديث ناظر به آيه باشد چون يک احتمال است که حديث اصلاً ناظر به آيات، ربّنا لاتؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا، آن سهو درش نيست خطا و نسيان است دوتاست، در حديثی که در فقيه آورده سه­تايش کرده ما اضطروا را برداشته،

س: من می­خواهيم در قرآن

ج: در قرآن ما اضطروا را داريم ما، الا من اکره و قلبه مطئمن بالايمان داريم،

س: اکراه هم داريم

ج: بلی اکراه هم داريم،

س: و ما انسانی الا الشيطان

ج: اما مالايعلمون نداريم، مگر تعمد قلوبکم مثلاً و لکن ما تعمدت قلوبکم بگوييم مگر به از و الا مالايعلمون را در قرآن نداريم

س: اين شواهد قرآنی حديث را تأييد می­کند

ج: نه ديگر لايعلمونش را نداريم،

س: لايعلمونش

ج: به هر حال آن­که محل کلام است مالايعلمون، دقت کرديد آقا، اين شناخت دقت کرديد اين شناخت متن،

س: ايشان می­خواهد رفع را بپذيريم يا نه؟، بحث ما اين­ها نبود

ج: قبول بکنيم ما، ما حديث رفع را استفاده کرديم برای اثبات قبول نکرديم اين را مفاد حديث رفع اين نيست، خب آقا اين بحث انشاءالله روشن

س: قبول کرديد حاجی آقا؟

ج: نه هنوز اين بحث روشن بشود اين بحثی که، اين بحث در متن خيلی مهم، يعنی اشتباه نشده صدوق، اگر اشتباه بود سهو را اضافه کرده بود می­شد هفت­تا،

س: بلی روشن است

ج: ما اضطروا را برداشته به جايش سهو گذاشته، يک، دو آيا اين اشتباه صدوق است اشتباه نساخ است عرض کرديم نه شواهد روايي دارد، در فقه الرضا هم همين کار شده سهو و خطا و غلط، و چون فقه الرضا می­گويد اروی،

س: فقه الرضا می­گويد آقا پدرش بوده

ج: حالا می­گويد اروی اين را بعد توضيح می­دهم، اروی چون می­گويد اروی، چون می­گويد اروی معلوم می­شود در روايت بوده اين،

س: دارد چاپ شده اصلاً

س: اين­که می­گويد قبول ذلک خطه عليه السلام در نسخه مستدرک

ج: در نسخه مستدرک دارد اقول ذلک خطه عليه السلام، اين ديگر بدتر ديگر، آن وقت در اين­جا سه­تا آمده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين اين هم آقا خلاصه بحث.